

بسم الله الرحمن الرحيم

ادبیات قلمی و شاعری مرمرکان

(دروس آزاد کتب ادبیات متوسطه اول و دوم و دبستان در استان هرمزگان)

با مقدمه: دکتر علی اصغر رستمی ارسا سیدی

و دکتر فریدون اکبری شلدره

مؤلف

سهراب سعیدی

سرشناسه: سعیدی، سهراب، ۱۳۵۸-
عنوان و نام پدیدآور: ادبیات اقلیمی و شفاهی هرمزگان: دروس آزاد کتب ادبیات متوسطه اول و دوم و دبستان در استان
هرمزگان / مؤلف سهراب سعیدی؛ با مقدمه دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی و فریدون اکبری شلدره.

مشخصات نشر: قم: دارالتفسیر، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۴۶ ص

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۵-۵۳۸-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

عنوان دیگر: دروس آزاد کتب ادبیات متوسطه اول و دوم و دبستان در استان هرمزگان.

موضوع: ادبیات عامه ایرانی -- هرمزگان

موضوع: Hormuzgan -- Folk literature, Iranian

موضوع: فرهنگ عامه -- ایران -- هرمزگان

موضوع: Folklore -- Iran -- Hormuzgan

موضوع: هرمزگان -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی

موضوع: Social life and customsHormuzgan (Iran: Province) --

شناسه افزوده: رستمی ابوسعیدی، علی اصغر، ۱۳۲۲-

شناسه افزوده: اکبری شلدره، فریدون، ۱۳۴۱-

رده‌بندی کنگره: ۵۸۷۵۵PIR / ۸۳

رده‌بندی دیویی: ۲۰۹۵۵۷۳/۳۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۵۱۸۵۳



ادبیات اقلیمی و شفاهی هرمزگان

نام کتاب: ادبیات اقلیمی و شفاهی هرمزگان (دروس آزاد کتب ادبیات متوسطه اول و دوم و دبستان در

استان هرمزگان) و با مقدمه دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی و دکتر فریدون اکبری شلدره

مؤلف: سهراب سعیدی

ناشر: دارالتفسیر قم

چاپخانه: اصل

مروفچینی: انوشا سعیدی

طرح جلد: سارا عباسی

صفحه آرای: پرستو امیری

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۵-۵۳۸-۶

۴	مقدمه: سهراب سعیدی
۷	مقدمه: دکتر فریدون اکبری شلدره
۱۶	مقدمه: دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی
۱۸	زبان و تاریخ مردم هرمزگان
۲۴	پیشینه تاریخی هرمزگان
۲۹	فصل اول
۲۹	ادبیات اقلیمی هرمزگان
۳۰	گفتار اول: اقلیم نخل، دریا و آفتاب در شعر شاعران هرمزگان
۴۲	گفتار دوم: جریان‌شناسی شعر معاصر هرمزگان
۸۸	گفتار سوم: ادبیات داستانی هرمزگان
۱۰۹	فصل دوم
۱۰۹	ادبیات شفاهی هرمزگان
۱۱۰	گفتار اول: قصه و اسطوره در هرمزگان
۱۲۵	گفتار دوم: لالایی
۱۳۴	گفتار سوم: چیستان در هرمزگان
۱۴۲	گفتار چهارم: دوبیتی و شروه‌های عامه هرمزگان
۱۵۰	گفتار پنجم: ضرب‌المثل
۱۵۳	گفتار ششم: ترانه‌های عامیانه هرمزگان
۱۶۴	گفتار هفتم: مثل در هرمزگان
۱۷۱	گفتار هشتم: مرثیه‌سرایی
۱۸۱	فصل سوم
۱۸۱	آداب و رسوم مردم هرمزگان
۱۸۲	گفتار اول: اساطیر و موجودات وهمی در فرهنگ عامه هرمزگان
۲۰۰	گفتار دوم: جشن‌ها و آئین‌ها
۲۱۵	گفتار سوم: نوروز
۲۲۵	گفتار چهارم: موسیقی در هرمزگان
۲۲۹	گفتار پنجم: خادمان فرهنگ عامه در هرمزگان
۲۳۸	گفتار ششم: تعزیه در هرمزگان
۲۴۰	منابع و مأخذ
۲۴۶	مجلات

مقدمه: سهراب سعیدی

ادبیات ششاهی از دوران گذشته سینه به سینه بدست ما رسیده است که برای جلوگیری از فراموشی این امانت باید تمام جنبه‌های آن را بر کاغذ نوشت و امروز که فردا دیر است؛ اگر ادبیات بومی خوب نوشته شود، آئینه‌ی تمام نمای طرز زیست، معیشت، آداب، تاریخ و فرهنگ مردم یک منطقه شناسایی و شناسانده می‌شود. از این رو شناخت فرهنگ و جمع‌آوری و مطالعه بر آن از ضروریات است. کاری که در استان هرمزگان توسط محققان جوان بومی به خوبی انجام شده است و جهت معرفی آن به آیندگان، پژوهشگران و دانش‌آموزان تلاش‌های خوبی صورت گرفته است تا فرزندان این دیار با پیشینه‌ی فرهنگی و تاریخی خود آشنا شوند و به ادبیات و فرهنگ بومی خود افتخار کنند.

با نداشتن پیشینه مکتوب شده فرهنگی و ادبی گذشته، نمی‌توان در مورد ادبیات و فرهنگ معاصر و ادبیات اقلیمی یک منطقه گفت‌وگو کرد. ادبیات اقلیمی بیان‌کننده نوعی از ادبیات است که شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و منطقه معینی را نشان می‌دهد، که این امر بیشتر در ادبیات معاصر جلوه‌گر شده است. شاعران و نویسندگان قدیمی ما زیاد عناصر بومی منطقه خود را به شعر و نثر فارسی وارد نکرده‌اند ولی معاصران اقبال بیشتری در این امر خطیر و مهم داشته‌اند، که با طبیعت منطقه انس گرفته‌اند و همین سبب تأثیرپذیری آثارشان از اقلیم منطقه زیستشان شده است.

اما از ویژگی‌های برجسته‌ی ادبیات معاصر، که در متون ادبی دوره‌های قبل کمتر دیده می‌شود، بازتاب اقلیم و تصاویر بومی محل زندگی شاعر یا نویسنده در آثار آنان است. در شعر شاعران سده‌های پیشین ادب فارسی، حتی در عصر نخست آن، که دوره‌ی طبیعت

نام گذاری شده، تشخیص نداشتن صبغه‌ی اقلیمی در تصاویر شعری به روشنی دیده می شود. «با وجود گستردگی دامنه‌ی جغرافیایی محیط زیست شاعران و تفاوت اوضاع طبیعی نواحی نفوذ شعر فارسی، رنگ عمومی شعرهای طبیعت یکسان است. البته، استثنائاً در برخی اشعار منوچهری، فرخی سیستانی و مسعود سعد سلمان می توان شماری از ویژگی های محیط زندگی شاعر را مشاهده کرده (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۲۵)؛ اما شاعر معاصر از عناصر و نمادهای طبیعت محیط زندگی خود بهره می گیرد. این نکته درباره‌ی ادبیات منثور و داستانی ایران در گذشته و حال نیز صادق است؛ یعنی در متون منثور و کهن ادبی می توان تأثیری از طبیعت، اقلیم و شرایط زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی محل زندگی نویسنده یافت، اما امروزه این گونه مسائل خاستگاه اصلی صور خیال خلق شده در سخن نویسندگان است و هیچ نویسنده‌ای نمی تواند خود را کاملاً از تأثیر آن دور نگه دارد» (نوری و قره خانی، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

کتاب حاضر علاوه بر معرفی ادبیات شفاهی و ادبیات بومی به برخی از آداب و رسوم خاص مردم هرمزگان نیز اشاره می کند. سعی دارد گونه های ادبیات شفاهی مردم هرمزگان را معرفی کند چرا که فرهنگ شفاهی بخش عظیمی از هویت ملی هر منطقه و کشوری را تشکیل می دهد و پاسداشت این میراث از دست ندهد و سنتی بر هر فرد از آحاد آن ملت فرض است، زیرا که هیچ ملتی نمی تواند در درامدت بدون تکیه بر پایه و شالوده‌ی فرهنگ ملی خود به راه خود ادامه دهد. در واقع فرهنگ عام به مردم و قبیله ای بازتاب زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم، شیوه‌ی کار و تولید آن ها و نشان دهنده رفتار و منش، اندیشه، احساس، مذهب و اخلاق و اعتقادات هر جامعه است. به عبارت دیگر چون این فرهنگ به هر قوم تعلق دارد از این رو با واقعیت های زندگی عادی مردم آن قوم پیوند دارد. در نتیجه پایه و اساس این نوع فرهنگ بر تلقی ها و برداشت های ساده و بی پیرایه‌ی مردم از زندگی، مرگ، طبیعت، آرزوها و شهرآرمانی و... است.

اما این کتاب از یک مقدمه راجع به تاریخ و گویش مردم هرمزگان و سه فصل: ادبیات اقلیمی، ادبیات شفاهی و آداب و رسوم سامان یافته که می‌تواند مورد استفاده دانش آموزان متوسطه اول و دوم و همین‌طور دانش‌آموزان دبستان در دروس ادبیات اقلیمی آزاد قرار گیرد. ادبیات اقلیمی به عناصر طبیعت آن منطقه اشاره می‌کند که در هرمزگان، عناصری چون: موج، دریا، ساحل، نخل، آفتاب و ادوات آن چه در شعر شاعران رسمی و عامه و چه در داستان‌های نویسندگان رسمی و قصه‌ها و افسانه‌های شفاهی نمود فراوان دارد. در پایان از همه دوستان و سروران گرامی که مرا در تدوین و چاپ این کتاب یاری رساندند سپاس‌گزاری می‌کنم از جمله دو دوست دانشمند که زحمت نوشتن مقدمه را کشیدند: دکتر فریدون اکبری شلدره از دفتر تألیف کتب درسی و دوست دیگر جناب آقای دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی.

با سپاس فراوان

سهراب سعیدی

آبان ۱۳۹۵ میناب

مقدمه: دکتر فریدون اکبری شلدره

بومی‌نگاری راهی برای خودباوری

در دنیای آراسته به رایانه و فنّ کنونی و با همه‌ی فراخی، فریاد جهانی‌سازی و دهکده انگاری جهان، از سویه‌هایی به گوش می‌رسد. اگرچه در این نوع نگاه‌ها و صداها می‌توان رگه‌هایی از اندیشه‌ای سویه‌مند را یافت؛ اما آن را باید تلنگری به خود انگاشت تا از خوی‌گیری و استالکی به درآییم و گرد از رخسار فکر و فرهنگ و نمودهای فرهنگی خویش بزداییم و داشته‌هایمان را شناسیم و ارج بنهیم و به دیگران بشناسانیم.

فرهنگ و ادب، آداب و رسوم محلی بومی، چونان چشمه‌های گوارا و زلالی هستند که از آبشخورهای ناخودآگاهی تبار می‌بریم. قومی‌گرایی می‌خیزد و به دریای پرجوش و تبش فرهنگ و ادب رسمی و ملی می‌پیوندند.

گویش‌ها، لهجه‌ها و آثار ادبیات در اقلیم‌ها و مناطق مختلف کشور، گنجینه‌هایی از جغرافیا و شهر فرهنگ هستند؛ هر واژه و اثر آن، شهروندی فرهنگی ادبیات اقلیمی و حکایتگر هویت‌های سرزمینی است، هویت‌هایی که هم‌نوا، هم‌سوی و هم‌سوی با فرهنگ ملی است و آن را می‌پرورد و مایه‌ور می‌سازد. اگر رودها و جوی‌ها را، رگ‌های حیاتی دریا بدانیم؛ خُرده فرهنگ‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها و ادبیات بومی، همانا این رودها و نهرها هستند که دریای زبان ملی و فرهنگ رسمی را پر مایه و سیراب می‌سازند.

زبان، مانند جامعه‌ی انسانی، در حال دگردیسی است و دست‌خوش تاخت و تاز و یورش بیگانگان و یا دگردیسی و انقلاب از درون می‌شود؛ همان‌گونه که نظام اجتماعی، نیروهایی مراقب، پاسبان و محافظ برای حفظ و پاسداشت هویت، آداب و هنجارهای خود دارد، زبان هم به طور طبیعی، در حفظ و پایایی ماهیت و بافتار خویش، پیوسته می‌کوشد.

اما میزان ماندگاری و مقاومت هر کدام از سطوح زبان در برابر جریان تحول در گذر زمان و هجوم عناصر زبان‌های دیگر، یک‌سان نیست. لایه‌های دستوری و آوایی هر زبانی، قدرت نفوذناپذیری و استواری بیش‌تری دارند، به ویژه سطح آوایی زبان، اگرچه الگوهای هجایی و بافت صوتی بسیار بسته و محدودی دارد اما پایداری آن بیش‌تر از سطوح دیگر است و شاید بتوان گفت آخرین برج و بارویی که از هر زبان برجای می‌ماند، قلمرو آوایی و الگوی هجایی آن است.

«آندره مارگن» معتقد است: «هر زبانی به مرور زمان، دگرگون می‌شود. اساساً از این روست که به آیه‌های هرچه صرفه‌جویانه‌تر خود را با برآوردن نیازهای جامعه‌ای که بدین سان سخن می‌گوید سازگارتر می‌سازد. هر زبانی، در هر لحظه تغییر می‌کند، با این همه، هیچ کس چنین احساسی ندارد که زبانش در طول زندگی، تغییر می‌کند، واقعیت این است که همه چیز در زبان تغییر می‌کند. تحول یک زبان به تحول نیازهای ارتباطی گروهی که آن را به کار می‌برد، وابسته است البته دگرگون شدن این نیازها خود با تحول معنوی، اجتماعی و اقتصادی این گروه، رابطه مستقیم دارد» (مارتینه، ۱۳۸۰، صص ۲۵۰-۲۴۸).

«جولیا اس، فالک» در کتاب «زبان‌شناسی زبان» نیز در این زمینه می‌گوید: «تحول زبان‌ها در طول زمان اغلب آن چنان به صورت تدریجی با مترادف می‌پیوندد که خود سخنگویان نیز تا پس از گذشت یک قرن یا بیشتر متوجه آن نمی‌شوند. تحول ممکن است در همه‌ی جنبه‌های زبان رخ دهد: در تلفظ، در نحو، در واژگان. از میان این سه حوزه، تحولات واژگانی بیش از همه، مشهود است و تقریباً همه روزه می‌توان شاهد آن بود» (فالک، ۱۳۷۷، صص ۷۹ و ۸۰).

پس، آسیب‌پذیرترین و شاید شناورترین لایه‌ی زبان، سطح معنایی و واژگانی است. به همین روی است که هر عصر و دوره و حتی هر طبقه‌ی اجتماعی، گنجینه‌ی واژگانی ویژه‌ای دارند که از دید بسامد با دوره یا طبقه‌ی دیگر متفاوت است. «یکی از ویژگی‌های بارز زبان طبیعی این است که گونه‌های زبانی مختلف: زمانی، مکانی، سنی و غیره داشته باشند. زبان طبیعی، مانند فارسی، بی‌نهایت گونه‌ی زمانی دارد» (صفوی، ۱۳۸۲، ص ۲۹) مثلاً

برخی واژگان در چهل پنجاه سال پیش، پر کاربرد بوده‌اند ولی امروزه در حال عقب‌نشینی هستند؛ یا همان کلمات در مناطق مختلف، گونه‌های تلفظی متفاوتی دارند.

قلب زبان

هر موجود زنده، جسم و جان و پیکره‌ای دارد که هست و بود او را معنا می‌بخشد. یکی از نازترین و نازک‌ترین پاره‌ی این پیکره و تن زنده، قلب است. آن چنان که در معنای رمزگانی و استعاره‌ی، قلب را کانون و مرکز و گرانگاه همه‌ی پویه‌ها دانسته‌اند.

یکی از پدیده‌های زنده که زندگی‌اش با ما انسان‌ها در پیوسته است و فراز و فرودهای آن در جامعه‌ی انسانی نمودار می‌شود، «زبان» است. زبان، پدیده‌ای زنده و نیروبخش است که در اقیانوس ذهن برج می و ناخودآگاهی جامعه‌ی خود، شناور است و توان‌افزایی می‌کند و مانند موج زنده و کانون قدرتی، زندگی، سرزندگی و دلمردگی دارد؛ یعنی زایش، بالش و ستانجام، فزایشی دارد.

جان و جوهر هر زبان، روح آن ملت و روح ملت، هویت‌بخش زبان تباری آن است. آبشخور گوارای این دو (جوهر زبان، روح ملت)، ریشه در فرهنگ و بنیان‌های اسطوره‌ای و باورشناختی دارد. همدلی هم‌زبانان نیز برآمده از همین آبشخورهاست. این که شما در سرزمین زبانی و جغرافیای دیگر زبانان، هنگام ملاقات با هم‌زبانی، نسیم ملایم و خنکای آوای زبان خویش را می‌شنوید و در سایه‌سار گوسنوا صدای آن، آرام می‌گیرید، خود حکایت بازگشت به دنیای فریبای زبان خودی و پیوستن به باغ خاطرات، بر می‌دهد و بی‌خبر از پیرامون، حسی ناگفتنی را در شما بر می‌انگیزاند. (اکبری شلدره، ۱۳۹۳، ص ۸۴)

البته، همه‌ی این‌ها بیانگر آن است که رنگارنگی و گوناگونی قلمرو کلمات زبان و کاربرد آن‌ها بسیار زیاد است و گاهی هم این رنگ‌آمیزی‌ها به خواست و گرایش گروه‌هایی خاص در جامعه و همگون با اغراض آنان انجام می‌پذیرد و زمانی هم از سوی نهادهای رسمی، خیزشی آگاهانه صورت می‌گیرد و همسو با نیازهای جامعه‌ی زبانی، واژگانی تولید می‌شوند. به همین سبب، روح ملت با جوهره‌ی زبان، در پیوسته است.

در کتاب «در آمدی بر زبان شناسی همگانی»، هویت انسان به ماهیت زبان پیوند داده شده است: «ما در دنیایی از زبان زندگی می‌کنیم. بیش از هرخصیصه‌ی دیگری، ناطق بودن، انسان را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند. برای درک انسانیت باید زبان را بفهمیم، زبانی که مشخصه‌ی انسان است. طبق فلسفه‌ای که در اسطوره‌ها و ادیان بسیاری از مردم بیان شده است، زبان است که منشأ زندگی و قدرت انسان است.» (ویکتوریا فرامکین، ۱۳۷۶، ص ۱۷)

این درهم تنیدگی هویت زبانی با روح ملی، سبب می‌شود که ناخوشی و بیمار دلی یکی، بیماری و دل مرگی آن دیگری را پدید آورد. بنابراین، ناخوشی و لغزش زبان، تب لرزه‌ها و نژندی روح ملت را در پی خواهد داشت. قوم تب‌زده، زبانی پریشان‌گوی و هذیان‌خوی، خواهد داشت. آلتی که در خطر ناک و شاداب دارد، زبانش گرم و گیوا و روح پرور است.

پس، زبان، پیکره‌ای دارد؛ روح و کالبدی و قلبی دارد که در این کالبد است و این همه، هویت زبان را سامان می‌دهد. ورگان قلب، زبان به شمار می‌آیند؛ قلب زبان، نمودگار هویت آن است. اگر ما بر این باوریم که زبان، رمز هویت ملی ماست؛ هویت زبان، واژه‌های آن است. این واژگان در خانواده‌ی زبان‌های نژاده‌ی ایرانی فراوان‌اند و ما می‌باید از این ذخایر زبانی بهره‌برگیریم. بنابراین، می‌بینیم که هویت ما به هویت زبان، گره خورده است. به دیگر سخن، زبان رمز هویت ملی و نمودگار موسس فرهنگی ماست؛ «زبان جزء لاینفک فرهنگ است اما این جنبه‌ی آن، اغلب نادیده گرفته می‌شود و تنها به جنبه‌ی ارتباطی آن توجه می‌گردد، به وسیله‌ی زبان است که می‌توان فرهنگ را، نحوه‌ی تفکر و زندگی، سنن و دانش یک ملت را فهمیده.» (کوی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷)

از این رو است که در هنجارهای باورشناختی و جامعه‌شناختی ما، آن که ناموس هویتی و فرهنگی خوشتن را پاس نمی‌دارد، خوش‌نام نیست. یکی از بنیانی‌ترین ارکان جامعه، فرهنگ عمومی، آموزش مدرسی و چگونگی تعلیم و تربیت افراد آن جامعه است، که آن نیز پیوندی ناگسستنی، با فراز و فرودهای فرایند فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور دارد. به همین سبب، آموزش زبان رسمی و توجه به گویش‌های مادری و محلی از سویی سامان‌بخش هویت افراد و از سوی دیگر، سازنده‌ی بنیان‌های فرهنگی و فکری

نسل‌ها و سده‌ها است؛ زیرا آن چنان که «ادوارد سایپر» گفته است «هر زبان بر متکلم خود، جهان بینی خاصی تحمیل می‌کند». (براون، ۱۳۸۱، ص ۳۸) و در عین حال، وی معتقد است: «زبان، بروز و بیان روح و اندیشه‌ی یک ملت است». (دیرمقدم، ۱۳۹۲، ص ۱۵)

زبان و اندیشه‌ی هر ملتی از یکدیگر، جدایی ناپذیراند. «هومبالت» این رأی و نظر «هردر» را که می‌گوید: فکر و زبان، دوشادوش هم تحول می‌یابند، گامی پیش‌تر می‌برد و می‌گوید: «گفتار و سخن هر ملتی، روح آن ملت است و روح آن ملت، گفتار و سخن آن است». (روبینز، ۱۳۷۸، ص ۲۷۳) همین سخن در «رده‌شناسی زبان‌های ایرانی» بدین سان نقل شده است: به باور هومبالت، هر زبانی ظهور متمایز و ویژه‌ای از روح (the spirit) یک ملت است. (دیرمقدم، ۱۳۹۲، ص ۱۲).

تکیه‌گاه فرهنگ

بر پایه‌ی این دیدگاه، می‌توان این اصل را پذیرفت که «زبان در حقیقت، دو نقش دارد: از طرفی، ابزار ایجاد ارتباط بین افراد یک جامعه‌ی زبانی است و از طرف دیگر، تکیه‌گاه فرهنگ به معنی وسیع آن است». (ریزار، ۳۶۵، ص ۷۵)

با چنین نقش و کارکرد و فرابردن زبان می‌توان به اثرگذاری آن پی برد، بنابراین، فروکاستن زبان، آسیبی است که بر پیکره‌ی فرهنگ نمودار می‌شود. «پل ریکور» فیلسوف و نماینده‌ی پدیدارشناسی و هرمنوتیک نوین فرانسه می‌گوید: مهم‌ترین خطر در فرهنگ امروزی ما، گونه‌ای تقلیل زبان به ارتباط در نازل‌ترین سطح است یا تبدیل آن به ابزار نظارت ماهرانه بر چیزها و آدم‌ها؛ زبان که به ابزار تبدیل شود، دیگر پیش نخواستند. این ابزاری شدن زبان، خطرناک‌ترین گرایش فرهنگ ماست». (ریکور، ۱۳۷۸، ص ۳۱)

این زبان که هویت ملی و سیمای فرهنگی ما را نمایان می‌سازد، جغرافیایی دارد و به جامعه‌ای نژاده پیوسته است. به گمان ما، هر زبانی دو جغرافیا دارد: جغرافیای درونی و جغرافیای برونی. جغرافیای درونی، همان بافتار آوایی، ساختار نحوی و ساحت‌های معنایی زبان است.

جغرافیای برونی، همان دامنه و گستره‌ی جامعه‌ی زبانی است که گویشوران اهل زبان در آن به سر می‌برند.

نخستین را جغرافیای زبان و دومین را جامعه و سامان زبان می‌دانیم و بر این باوریم که هر دو پهنه و جغرافیا، به پاسبان و نگاهبانانی نیاز دارد.

جغرافیای درون، شاخک‌های حسی و کارگزارانی در درون دارد که چونان سلول‌های دفاعی هر اندام زنده، مراقبت و محافظت از پیکره را برعهده‌دارند و این همان کارکرد طبیعی و خودبنیاد زبان است و البته این خودکاری و واکنش خود به خودی زبان، سبب نمی‌شود که ما گویشوران آن زبان، برای پاسداشت و مراقبت از آن نکوشیم؛ همچنان که جغرافیای برونی نیز همواره به نگاهبانی هوشیار نیازمند است. اهل زبان باید برای حفظ سلامت و گوارایی جغرافیا، پیوسته به نکوداشت و ارج نهادن سرچشمه‌ها و آبشخورهای زلال آن بپردازند و این رود درازآهنگ و تپنده و گوهرخیز را از آلایش، دور نگاه دارند. «ریرا» حکامی که جامعه‌ای با ویرانی از خارج یا داخل تهدید می‌شود، ناگزیر از بازگشت به ریشه و سرچشمه‌های هویت خویش می‌گردند. (ریکور، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰)

امواج آسیب‌زا

به هر روی، ستد و داد هم، پاره‌ای از نهاد هر پیکره‌ی زنده و جامعه‌ی طبیعی است و همه‌ی زبان‌های دنیا هم این ویژگی را دارند اما چیزی که امروزه مایه‌ی آزار خاطر و خارخارِ ذهن است، بی‌توجهی اشخاص در کاربست ناشایست و بی‌بهره‌ی واژگان بیگانه (مانند زبان انگلیسی) است. این واژگان غریب و ناشسته‌روی و بیگانه‌خوی، پیوندی با زبان فارسی و جوهره‌ی آن ندارند. وجود عناصر غیر ضروری و نابایست بیگانه، در دل یک زبان، روح آن را از درون، چونان خوره، می‌فرساید و کانون و قلب زبان را که واژگان آن زبان است، به بیماری و ناخوشی در می‌افکند.

آموزش‌های جهانی‌اندیش و موج جهانی‌سازی در پی بی‌رنگ کردن عناصر بومی - محلی و خنثی سازنده‌ی مَهر و نشان ملی و میهنی است «جهانی‌گرایی»، موجب کاهش وابستگی

به ملی‌گرایی می‌شود و در عین حال، تمرکز ارزش‌ها را از انسان می‌زداید» (آلبرو، ۱۳۸۰، ص ۹۹) و افراد را به سویی می‌کشاند که رگِ رگ وجودی آنان را از ریشه‌ها بگسلاند. «گرچه آموزش جهانی با آموزش صلح یا مدرسه‌ی سبز یا آموزش چندفرهنگی قرابت دارد، با آن‌ها متفاوت است؛ تفاوت آموزش جهانی با آموزش چندفرهنگی در این است که تربیت چندفرهنگی در پی ایجاد وحدت ملی در سایه‌ی تنوع فرهنگی است؛ ولی آموزش جهانی در پی پرورش چشم‌اندازی جهانی است. در واقع آموزش جهانی، هدفش آموزش تاریخ، جغرافی، زبان، دانش و حتی مطالعه‌ی سیاست و اقتصاد جهانی نیست بلکه در پی توسعه‌ی چشم‌انداز جهانی است؛ چشم‌اندازی که مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را ورای مرزهای منطقه‌ای و ملی در گستره‌ای جهانی بررسی می‌کند» (علم‌الهدی، ۱۳۸۶، ص ۲۶).

در چنین حالتی که رسانه‌های پیشینه‌ی رسانه‌ها بر طبل آموزش جهانی و جهانی‌سازی کوفته می‌شود، حس‌همدلی و همدلی، باید غیرت زبان مادری و محلی را در دل هر اهل زبانی برانگیزد و آنان را به پاسداشت تربیت تباری و فرهنگی وادارد و آگاهان و پاسداران جغرافیای زبان نیز برای حفظ هویت، نسل و طبیعت گوارای زبان ملی و محلی خویش، برنامه‌ریزی و فرهنگ‌سازی و از آن مراقبت کنند. زیرا پاسداشت زبان، بزرگداشت میراث نیاکان و بهره‌گیری از گذشته‌ی فرهنگی، مایه‌ی شکستنا شدن در آینده‌ی نیکوتر است. «به مردم، حافظه‌ی فرهنگی آنان را بازگرداندن به محلی این است که آینده‌شان را به آنان بسپاریم؛ بازآوردن آن‌هاست به زمان... پس وظیفه‌ی ماست که آن منابع زبان را که در برابر آلودگی و ویرانی مقاومت کرده‌اند، باز از آن خود کنیم. کار انداختن دوباره‌ی زبان، کشف مجدد این است که ما کیستیم. آن چه در تجربه از دست می‌دهیم، در زبان، نجات می‌یابد و چون مجموعه‌ای یا گنجینه‌ای از علایم، حفظ می‌شود» (ریکورد، ۱۳۷۸، ص ۸۶). جوهره‌ی فرهنگ و فضایل اجتماعی در زبان ملی، ادبیات بومی، زبان‌ها و گویش‌های محلی و هنجارهای رفتاری خانواده‌ها، نهفته است. خانواده به عنوان بنیان هویتی جامعه، بر آبخورهایی از آموزه‌های دینی که برخاسته از جهان‌نگری متعالی اسلامی است و آبخور فرهنگ ملی (با وجود همه‌ی فراز و فرودهای تاریخی) استوار است. این است که خانواده را در برابر تاخت و تازهای فرهنگی مانند یورش رسانه‌های غرب و یا مسائلی نظیر

جهانی شدن و جنگ نرم که ابعاد گوناگونی دارند و چند سویه هستند، حفظ می کند، «جهانی شدن یک بعدی نیست، اختاپوسی است که اقتصاد، سیاست، فکر، دین، اخلاق، فرهنگ، سنت ها و آداب و رسوم را در بر می گیرد». (قطب، ۱۳۸۲، ص ۱۷)

به هر روی، غوغای جهانی سازی و جهانی شدن، «بدترین صورتی از استعمار است که تاکنون بشریت آن را شناخته است. صورت جبارانه ی طغیانگری است که صرفاً نمی خواهد، دار و ندار ملت ها را غارت کند بلکه می خواهد وجود و هویت آن ها را محو کند و آنان را به صورت برده و غلام درآورد». (قطب، ۱۳۸۲، ص ۹۲)

این بررسی است که جهان بی روح غرب، خود از درون به تاریکی و تیرگی گراییده است و از تبارهای پیشرفت صنعتی و چیرگی ماشین بر انسان بحران زده، نالان است؛ آن چنان که این گونه ها «نگرش انتقادی به فرهنگ غرب و تاکید بر فقر اندیشه ی معنوی، علی رغم پیشرفت یک سویه و ماشینی در غرب»، از سوی متفکران غربی، نیز شنیده می شود. مثلاً «رنه گرو (۱۳۸۱)، ص ۸۹» دنیای متمدن و تجددگرای غرب را با همه ی زرق و برقش، دوران تاریکی و ستمت می تواند و از آن انتقاد می کند.

برپایه ی آن چه نوشته آمد، زبان ها، گرایش ها و لهجه ها، هویت یک ملت، فرهنگ و تاریخ یک سرزمین هستند و با جان و جوهر و روح آن سرزمینیان در آمیخته اند. گویش ها و لهجه ها، گنج خانه های فرهنگی هستند که باید بر آن مراقبت کنیم تا آوای دل انگیز و زندگی بخش به گوش آید؛ اگر جز این باشد ضرب آهنگ گوش نواز پویه های زبان، خردک خردک، کم اثر و بی رنگ می شود و آن طنین گرم روح فزای واژگان طبیعی زبان رسمی، به سردی می گراید و بی روحی و دم سردی می افزاید.

برای تقویت زبان ملی، می باید به گنجینه های گران ارج فرهنگ و آثار گوهرزا و فخرآور خُرده فرهنگ های فارسی در گوشه و کنار سرزمینمان، رویاوریم تا شکاف و تقابلی میان فرهنگ بومی و فرهنگ ملی، پدیدار نشود. «مفهوم کلی جهانی شدن را از طریق تفکر و تأمل در مورد وجوه اساسی جدایی و فاصله افتادن بین زمان و فضا بهتر می توان درک کرد. جهانی شدن در واقع به معنای در هم گره خوردن رویدادها و روابط اجتماعی سرزمین های دور دست با تار و پود موضعی یا محلی جوامع دیگر است. پدیده ای که

می‌توان آن را نوعی تلاقی حاضر و غایب دانست. گسترش جهانی تجدد را باید برحسب ارتباط فزاینده بین اوضاع و احوال جوامع دور دست و تغییرپذیری مژمن شرایط و تعهدات محلی، مورد توجه قرار دهیم. پدیده‌ی جهانی شدن را باید به شیوه‌ای متقابل در نظر گرفت... تقابل عوامل محلی و جهانی... جهانی شدن عملاً این مفهوم را القا می‌کند (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۴۲).

اقلیم نگاری و گفتن و نوشتن از ادبیات عامه، سبب زیبایی و مایه‌ورسازی زبان و ادب رسمی خواهد شد و شکاف و بیگانه‌خویی میان خرده فرهنگ‌ها و زبان‌های محلی با زبان رسمی را کم رنگ و بی اثر خواهد ساخت.

پس به رشته‌ها و گوهرهای خانواده‌ی بزرگ فرهنگ و زبان پارسی و زبان‌های اقوام ایرانی بیایم و گردن سرفرازی برآوریم، و چونان تهی‌انبانان، کیسه‌ی گدایی و دست نیاز به سوی زبان بگانه‌ریاوریم و نیم خورده‌ی نسخته‌ی بیگانگان را رزق روح خویش، نسازیم تا به زبان‌پریش و روان‌نژندی، گرفتار نشویم.

در این راه، پویه‌های پایای فاضل احمد و پژوهنده‌ی پرکار، دوست و همکارم جناب آقای سهراب سعیدی، درخور ستایش است؛ از خدای مهربان، برایشان تنی بی‌گزند، دلی شاد و خانه‌ای آباد، آرزو می‌کنم و را با جلال‌الدین محمد مولوی می‌گویم:

هل بگو، مهراس از خالی شدن

متصل چون شد دلت با آن عدن

هم نخواهد شد بگو دریاست این

امر قُل، زین آمدش کای راستین

(مولوی، ۱۳۷۱، دفتر پنجم)

مقدمه: دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی

ادبیات اقلیمی گونه‌ای از ادبیات است که زائیده‌ی شرایط اقلیمی و جغرافیایی است. بخش مهمی از ادبیات اقلیمی، ادبیات روستایی است. که به ترانه‌های بومی، آوای کار، ادبیات شفاهی و... را دربرمی‌گیرد. ادبیات اقلیمی همان گونه که از نام آن پیداست به یک منطقه خاص جغرافیایی اختصاص دارد که دارای ویژگی‌هایی منحصر به فرد است.

در استان هرمزگان، انواع صید، صیاد، دریا، لنج، کشتی، نخل، آفتاب و امور مربوط به آن‌ها در متون نظم و نثر بسیار بالایی دارد کمتر شاعر و یا نویسنده هرمزگانی است که دریا و نخل را در آثارش نیاورد. در این دو ادبیات اقلیمی هرمزگان با شرجی و موج عجین شده است و این عناصر هویت ویژه‌ای را به ادبیات هرمزگان بخشیده است.

شاعران، نویسندگان و ادیبان هرمزگانی نیز به نام و عناصر آن در شعر خود توجه نموده‌اند چراکه ادبیات بومی آئینه‌ی تمام‌نمای سرزمین و عمل قوی ویژه در مکانی خاص است و هنرمند غرقه در عناصر محیطی خویش است. از کودکی تا بزرگسالی، عناصر و عوامل محیطی بر ساخت روح، عاطفه و احساس او تأثیر می‌گذارد.

شاعری از عناصر موجود در طبیعت زندگی‌اش تأثیر می‌پذیرد، به بیان کشف او از جهان و به میزان زندگی شاعرانه‌اش با هریک از پدیده‌های شعر خود، این عناصر نمود پیدا می‌کند در اشعار شاعران هرمزگان، درخت نخل، که در میناب، فین، رودان و حاجی‌آباد و... فراوان می‌روید، بسیار دیده می‌شود؛ و در مجموع، در شعر هرمزگان عناصر گوناگون طبیعت جایگاه ویژه‌ای دارند؛ به ویژه آفتاب که نمودی است از طبیعت جنوب. شاعران و نویسندگان هرمزگان چه در دوران گذشته و چه در دوران معاصر چه در قالب‌های کهن و چه در قالب سپید از طبیعت اطراف خود بهره کافی را برده‌اند که در این راستا دریا و

عناصر مربوط به آن بسامد بالانتری دارد و بعد از آن توجه شاعران و نویسندگان به نخل چه در ادبیات شفاهی و چه در شعر رسمی هرمزگان زیاد است، همینطور شاعران به آفتاب سوزان جنوب، مشاغل محیطی، صنایع دستی بومی، بازی‌ها، و عناصر بومی دیگر در ارتباط با موسیقی، آداب و رسوم ویژه هرمزگان و.... اشاره فراوان نموده‌اند که جا داشت برای آشنایی نسل جدید با اقلیم و ادبیات خاص یک منطقه کتابی مستقل تدوین می‌شد. خوشبختانه نگاه دفتر تألیف وزارت آموزش و پرورش با قرار دادن دروس آزاد ادبیات اقلیمی گامی مؤثر برداشته‌اند تا دانش آموز با شاخه‌های درخت بزرگ ادبیات فارسی نیز آشنا شوند

در پایان از جناب آقای سعیدی که تمام هم و غم خویش را معطوف به نوشتن و پرداختن به کتاب ادبیات بومی هرمزگان که با چاشنی فرهنگ عامه نیز همراه است نموده است تشکر می‌کنم و برپایان دورگار بهی را آرزو مندم، امیدوارم این کتاب نیز مورد استفاده شایسته دانش آموزان در آموزش متوسطه اول و دوم واقع شود.

دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی
ارشد زبان‌شناسی دانشگاه شهید باهنر کرمان